**باسمه تعالی**

**خارج اصول**

۲/۱۲/۹۱ تزاحم - مرجحات باب تزاحم

**مرجحات باب تزاحم**

بحث در مورد مرجحات باب تزاحم هست مرحوم شهید صدر می‌فرمایند که مرجحات باب تزاحم بنابر تحقیق همه‌اش بازگشت می‌کند بر ورود یک دلیل بر دلیل دیگر یا در مرحله امتثال یا در مرحله تنجز یا در مرحله فعلیت معذرت میخوام. قبل از اینکه وارد کلام شهید صدر بشوم اشاره به یک نکته‌ای را عرض کنم شهید صدر یک بحثی دارد در مورد ورود این هست که ورود این هست که معنایش این هست که یک دلیل موضوع دلیل دیگر را از بین ببرد برای هر دلیلی پنج مرحله تصور می‌شود و در هر یک از این مراحل می‌تواند موضوع دلیل دیگر را از بین ببرد یکی مرحله جعل یکی مرحله مجعول و فعلیت حکم مرحله دوم،‌مرحله سوم مرحله وصول حکم مرحله چهارم مرحله تنجز حکم و مرحله پنجم امتثال حکم. ممکن است یک دلیل جعلش موضوع دلیل دیگر را از بین ببرد ممکن است فعلیتش موضوع دلیل دیگر را از بین ببرد ممکن وصولش فعلیت دلیل دیگر را از بین ببرد یا تنجزش یا امتثالش و تزاحم را در واقع از مصادیق مرجحات را می‌گویید بعضی‌هایش آنهایی هستند که امتثال موضوع یک دلیل موضوع دیگر را از بین می‌برود بعضی‌هایش آنهایی هستند که فعلیت یک دلیل موضوع دلیل دیگر را از بین می‌برد. پرسش:... پاسخ: بعضی‌ها فعلیتش و بعضی‌ها، تزاحم از آن سنخ هست جایی یک مرجح، یعنی یک دلیلی آن دلیلی مقدم است که به امتثالش یا فعلیتش موضوع دلیل دیگر را از بین می‌برد این کبرای کلیه است که ایشان قائلند و بعد در مثالهایش تطبیق می‌کنیم پرسش:... لازم است متناسب باشد مثلاً فعلیت یک دلیل باید حتماً فعلیت آن دلیل را از بین ببرد؟ پاسخ: اصلاً مراد ما آنجایی هست که فعلیت دلیل دیگر را می‌خواهیم از بین ببریم بحث اصلاً یک دلیل وارد بر دلیل دیگر است یعنی باعث می‌شود که آن دلیل موضوع نداشته باشد. پرسش:... پاسخ: فعلیتش از بین می‌رود.

بعد خب وارد بحث مرجحات می‌شوند حالا اینها مثلاً پنج مرحله‌ای که ایشان برای ورود تصویر می‌کند به هر کدام مثال می‌زند و بحثهایی می‌کند من حالا نمی‌خواهم وارد آن بحثها بشوم خارج از بحث ماست فقط خواستم این مراحل را در ذهنتان باشد که کلام شهید صدر روشن بشود خب مرجح باب تزاحم را که مرحوم نائینی ذکر کرده ترجیح حکمی که قدرت عقلی در موضوعش اخذ شده بر حکمی که قدرت شرعی در موضوع دلیلش اخذ شده ایشان می‌فرمایند مراد از قدرت شرعی قدرتی است که علاوه بر خطاب در ملاک حکم هم دخیل باشد خب به حکم عقل قدرت شرط خطاب و تکلیف است حالا یا به جهت قبح خطاب عاجز و تکلیف عاجز یا به جهت اقتضای نفس خطاب حالا به هر بیانی قدرت دخیل در خطاب باشد یک موقعی قدرت در ملاک دخالت ندارد کسی که عاجز هست ملاک در حقش فعلی است ولی حالا نمی‌تواند این ملاک را استیفاء کند یک موقعی هست نه قدرت در ملاک دخالت دارد و کسی که عاجز است اصلاً چیزی از او فوت نمی‌شود ملاکی ندارد که دنبال تأمین این ملاک باشد مرحوم نائینی می‌فرمایند که اگر دوتا حکم داشته باشیم که یک حکمی قدرت در ملاکش دخالت نداشته باشد بر حکمی که قدرت در ملاکش دخالت داشته باشد مقدم است. خب صحبت سر این هست که وجه مرجحیت این مرجح چی هست؟ آقای صدر تعبیری دارند من تعبیر را یک کمی تغییر می‌دهم مختصری که یک مقداری شامل‌تر باشد همان مطلب آقای صدر است یک مقدار اختلاف در تعبیر. آن این است که اینکه شما می‌فرمایید که قدرت دخیل است در ملاک هست نحوه دخالت قدرت در ملاک به چه نحو است گاهی اوقات به همان نحوی که قدرت در خطاب دخالت دارد در ملاک هم دخالت دارد گاهی اوقات نه دخالت قدرت در ملاک اوسع و بیشتر است از آن دخالتی که به حکم عقل در خطاب دارد اگر قدرت در ملاک به همان مقداری که به حکم عقل در خطاب دخالت دارد دخالت داشته باشد اینجا وجهی ندارد این مرجح، مرجح باشد چون قبلاً عرض کردیم به تعبیر آقای صدر قدرت حدوثش در حدوث و برای حدوث و بقای تکلیف کفایت می‌کند و جایی دوتا ضد وجود داشته باشند حدوثاً به هر دو ضد قدرت وجود دارد هر چند اگر یکی را امتثال کردی بقاءً

قدرت از بین می‌رود ولی چون حدوثاً‌قدرت به هر دو هست و شرط بقاء تکلیف بقای قدرت نیست حدوث قدرت در بقای تکلیف هم کفایت می‌کند بنابراین هر دو تکلیف موضوعش فعلی است وجهی ندارد یکی بر دیگری مقدم باشد حالا این به تعبیر آقای صدر به تعبیری که ما می‌کردیم می‌گفتیم که قدرت بقاءً هم مشروط به بقای قدرت است ولی آن چیزی که عقل حکم می‌کند قدرت بر خود تکلیف است اما قدرت بر جمع بین این تکلیف و تکلیف دیگر شرط نیست و در مواردی که ضدین هستند قدرت بر جمع بین مکلف به و مکلف به آخر نیست نه قدرت بر نفس مکلف به، پس بنابراین باز هم به هر حال در موارد ضدین نسبت به هر دو قدرت هست موضوع هر دو باید فعلی بشود علی أی تقدیر عرض کردم تعبیر جامع این هست که اگر به همان نحوی که قدرت در خطاب اگر دخالت داشته باشد در ملاک هم دخالت داشته باشد هر دو حکم ملاک دارند موضوع دارند و باید هر دو فعلی باشند وجهی ندارد یکی بر دیگری مقدم باشد بنابراین باید اگر می‌گوییم قدرت دخالت در ملاک دارد یک مقداری اوسع کنیم یک موقعی ما می‌گوییم قدرت دخالت دارد یعنی اینکه شرط ملاک‌دار بودن یک تکلیف این است که مکلف به امتثال تکلیف دیگر اشتغال نداشته باشد. این یک جور، یک جور این هست که قدرت دخالتش در ملاک به این نحو هست که فعلیت تکلیف دیگری وجود نداشته حالا می‌خواهد امتثال بکند می‌خواهد امتثال نکند نفس فعلیت تکلیف دیگر سبب می‌شود که تکلیف مورد نظر ما اصلاً ملاک نداشته باشد ملاکش ... در هر دو این صورتها قدرت شرعیه مراد این هست که، دو تعریف قدرت شرعیه آن این هست که مقید هست به اینکه تکلیف دیگر امتثال نشود یا تکلیف دیگر فعلی نشود آنکه مشروط هست به اینکه تکلیف دیگر امتثال نشود آن تکلیفی که چنین شرطی ندارد وارد بر این هست به چه دلیل؟ به دلیل اینکه اینجا وجهی ندارد که، یعنی اینجا تکلیفی که مشروط به قدرت به این معنا نیست موضوعش فعلی می‌شود آنکه مشروط به این معنا هست موضوعش فعلی نمی‌شود چرا؟ به دلیل اینکه اطلاق دلیلی که قدرت شرعی در آن اخذ نشده اقتضاء می‌کند که شما چه امتثال بکنید دلیل دیگر را چه امتثال نکنید آن تکلیف فعلی بشود و وقتی شما تکلیف دیگر را هم امتثال می‌کنید دیگر این ملاک ندارد

هیچ ملاک ندارد و به تعبیر دیگر ... یک اشکالی سابق مطرح بود که هر خطابی مقید است به عدم اشتغال به واجب اهم یا واجب مساوی این حالا کلمات آقای صدر است که من دارم توضیح می‌دهم هر خطابی مقید است به عدم اشتغال به واجب اهم یا واجب مساوی سابقاً تقریب این بیان چی بود؟ تقریب این بود که در جایی مکلف اشتغال به واجب اهم یا واجب مساوی دارد اینکه شارع بخواهد امر داشته باشد به تکلیف مورد نظر ما یا امر به این معناست که آن را رها کن بیا این را انجام بده این با فرض اینکه آن مساوی هست یا اهم است نمی‌سازد مساوی باشد ترجیح بلا مرجح اهم باشد ترجیح مرجوح بر راجح است اگر مراد از اینکه با فرض انجام اهم یا مساوی در عین انجام همراه انجام او بیاید این مورد نظر ما را انجام بدهد که جمع بین ضدین است مقدور نیست. این دو شقی که اینجا وجود دارد که یا امر به ضدین است یا ترجیح مرجوع بر راجح یا ترجیح بلا مرجح است در ما نحن فیه نمی‌‌آید چون ما نحن فیه ممکن است این مطلب را بگوییم نه شارع امر به اصطلاح، می‌گوییم شما امتثال آن را رها کن یعنی آنکه مشروط به قدرت شرعی هست امتثالش را رها کن اینکه مشروط نیست را انجام بده شما می‌گفتید ترجیح مرجوع بر راجح و امثال اینها نه این جوری نیست اگر شما تکلیفی که مشروط به قدرت شرعی نیست او را انجام بدهید هیچ چیزی از مولا فوت نمی‌شود هیچ ملاکی از مولا فوت نمی‌شود چون ملاک غیر مشروط به قدرت شرعی را استیفاء می‌کنید آن یکی هم با انجام این ملاکش از اصل از بین می‌رود نیاز شارع به آن از بین می‌رود پس ملاکی نیست تا شارع از نرسیدن به آن ملاک دچار خسارت بشود پس بنابراین فرض این است امتثال این باعث می‌شود که آن ملاکش بپرد ملاکش مقید به عدم امتثال این هست وقتی امتثال نشد اصلاً دیگر نیاز نیست عرض کردم ملاک نیست که بنابر اینکه مثلاً ملاک یعنی احتیاج اگر فرض کنیم من این دو نفر هستند پدر و پسر شما اگر هر دو تشنه‌اند به پدر آب بدهید آب خوردن پدر باعث پسر تشنگی‌اش از بین برود اصلاً آن وقت اگر به پدر آب بدهید چون اگر به پسر آب بدهید پدر تشنه می‌ماند ولی به پسر آب بدهید پدر اصل تشنگی‌اش می‌پرد خب طبیعی است که باید به پدر آب بدهید که

هیچگونه ملاکی از ملاکهای مولا فوت نشود خب این واضح پس بنابراین مشروط به قدرت عقلی مقدم است بر مشروط به قدرت شرعی به تعبیر دیگر این جوری عرض می‌کنم در اینجا وجهی ندارد که مشروط به قدرت عقلی را ما مقید به آن مقید لبّی کنیم به تعبیر آقای صدر آن تقید به مقید لبّی که هست در جایی که آن دلیل دیگر ما مشروط به قدرت شرعی نباشد اگر مشروط به قدرت شرعی باشد تقید مشروط به قدرت عقلی به مقید عقلی وجه ندارد بی‌وجه است نیازی نیست بنابراین آن چیزی که مشروط به قدرت عقلی هست فعلیت پیدا می‌کند حتی در ظرف امتثال مشروط به قدرت شرعی آنکه امتثال کردی آن دیگر قدرتش می‌پرد دیگر امثال اینها این یک پرسش: قدرت شرعی یعنی چه؟ ... پاسخ: قدرت شرعی معنایش این است الان بنا شد قدرت شرعی این باشد یعنی آنکه شرط فعلیتش عدم امتثال تکلیف دیگر است شرط ملاک در فعلیت یعنی ملاک‌داریش شرط ملاک‌دار بودنش عدم امتثال تکلیف دیگر است که این معنای دوم قدرت شرعی است معنای سوم قدرت شرعی این هست که ملاک‌داری شرطش عدم فعلیت تکلیف دیگر است چه امتثال بکند چه امتثال نکند بحث فعلیت تکلیف دیگر ملاک این را از بین می‌برد خب صورت سوم هم که دیگر واضح هست اصلاً که اینها به اصطلاح تکلیف اول بر تکلیف مقدم هست به دلیل اینکه به محض اینکه این تکلیف فعلی می‌شود آن به اصلاً تکلیف دوم موضوع پیدا نمی‌کند شرط اینکه تکلیف دوم یعنی ملاک‌دار باشد این هست که این تکلیف فعلی نباشد ولی این شرط مقید به او نیست چون مقید به او نیست این قانون کلی هست دیگر دوتا شییء که یکی مقیِد به عدم دیگری باشد و دیگری مقیَد نباشد مطلق بر آن مقیِد مقدم می‌شود ولی دور پیش می‌آید همان بیانی که مرحوم آخوند مکرر فرمودند ولی این خب واضح است پس بنابراین جایی که خلاصه مرحوم آقای صدر این جوری می‌فرمایند که ما قدرت شرعی سه معنا ممکن است بکنیم یکی قدرت شرعی به همان معنای قدرت عقلی، یکی قدرت شرعی بیش از معنای قدرت عقلی یعنی آن چیزی که عدم امتثال تکلیف دیگر شرط ملاک‌دار بودنش هست و سومی این هست که عدم فعلیت تکلیف دیگر شرط ملاک‌دار بودنش است در قدرت شرعی به معنای دوم و سوم مقید به قدرت

عقلی مقدم هست به خصوص سومی حتی مبتنی بر مبنای ترتب هم نیست چون ترتب مشکلش این بود دیگر که یک زمانی تکلیف به ضدین ما پیدا می‌کنیم مشکل ترتب این بود که اگر ما اینها را امتثال نکنیم مثلاً دوتا ضد را هر دو تکلیف فعلی می‌شود ولی اینجا هیچ وقت نمی‌تواند هر دو تکلیف فعلی بشود چون اولی که فعلی می‌شود فعلیت دیگری می‌پرد شرط فعلیت دیگری این است که آن فعلیت نداشته باشد اصلاً هیچ وقت معنا ندارد که هر دو تکلیف فعلی بشود پس بنابراین مشکل ترتب که آن به اصطلاح وجه دوم را دارد این هم ندارد که هر کسی قائل به ترتب باشد چه قائل به ترتب نباشد این را می‌تواند تصویر کند. خب این محصل فرمایش آقای صدر اینها حالا مطالب درستی هم هست مطالب خیلی خاصی ندارد فقط ما روی مبنایی که اصل مبنایمان خب متفاوت بود ما به عنوان مقید لبّی مچ نمی‌کردیم تزاحم را از باب تعارض با بیان مقید لبّی خارج نمی‌‌کردیم اینها همه روی آن مقید لبّی است ما یک بیان دیگری داشتیم آن اینکه یا بگوییم تکالیف به ظرف تزاحم ناظر نیست یا بگوییم تکالیف به ظرف تزاحم هم ناظر است ولی فعلیت لولا المزاحم را می‌خواهد برساند لولا مزاحم را. روی آن مبنا چکار کنیم پاسخ آن مطلب این است که روی این مبنا اصلاً اینجا مزاحمت نیست. مزاحمت یعنی اینکه جایی من نمی‌توانیم دو ملاک فعلی شارع را استیفاء کنم ولی جایی که من می‌توانم دو ملاک را استیفاء کنم یا به جهت اینکه دو ملاک وجود ندراد فقط یک ملاکش فعلی است که صورت سوم این جوری هست که اگر ملاک اولی فعلی بشود دیگر ملاک دیگری فعلی نمی‌شود پس یک ملاک بیشتر هیچ وقت نیست پس امکان اینکه می‌گویید دو ملاک وجود داشته باشد که من نتوانم استیفاءاش کنم سالبه به انتفاء موضوع دو ملاک یک ملاک است صورت دوم هم که دو ملاک اینجا هست من می‌توانم دو ملاک را استیفاء کنم به این معنا که با امتثال اولی موضوع ملاک‌دار بودن دیگری را می‌توانم از بین ببرم پس بنابراین من می‌توانم کاری بکنم که شارع در رسیدن به اهدافش دچار ضرر و زیان نشود تزاحم در جایی هست که منِ مکلف قادر نیستم که اغراض مولا و ملاکات مولا را تحویل بدهم و استیفاء کنم این اصلاً دخالت در بحث تزاحم نیست دخالت در تزاحم نیست اصلاً

بنابراین آن بحثهای به اصطلاح،‌اصلاً مشکل اینجا وجود ندارد که ما بخواهیم در صدد حل این مشکلات باشیم پرسش: فعلی من جمیع الجهات ... پاسخ: فعلی من جمیع الجهات می‌شود و تزاحم هم نیست ولی آنکه فعلی من جمیع الجهات می‌شود غیر مقید به قدرت شرعیه است آنکه فقط مقید به قدرت عقلیه است آن فعلی می‌شود و هیچ محذوری هم نیست یعنی در واقع شهید صدر هم در واقع بیان شهید صدر با بیانی که ما داریم اینجا یکسان می‌شود چون شهید صدر هم می‌گوید اینجا مقید لبّی لازم نداریم چون مشکلی نیست که نیاز داشته باشیم برای حلّش به مقید لبّی چون مشکلی نداریم ما هم اینجا می‌گوییم مشکلی نیست یعنی در واقع اینکه دارم می‌گویم این اصلاً از موارد تزاحم شمردنش یک مقداری بیشتر از جنبه لفظی دارد والا روح تزاحم اینجا نیست مگر اینکه تزاحم را یک لفظ خاصی برایش جعل کنیم بگوییم این را اسمش را می‌گذاریم تزاحم اگر از بحث اسم‌گذاری خارج بشویم و تفاوت ماهویی که بین این موارد هست و موارد تزاحم معمولی را در نظر بگیریم این اصلاً از جزء مرجحات باب تزاحم در واقع نیست خب این بحث تمام است. پرسش:... بحث مرحوم شهید صدر را در ملاک هم نمی‌توانیم پیاده بکنیم؟ یعنی مثلاً یک طرف مقید باشد به اینکه طرف دیگر اصلاً ملاک نداشته باشد شرعاً مقید باشد به اینکه طرف اصلاً ملاک نداشته باشد. والا اگر طرف دیگر ملاک هم داشته باشد صرف ملاک ما از یک جایی بفهمیم که ملاک هم دارد این اصلاً فعلی نمی‌شود حالا به هر دلیلی شارع نتوانسته به آن ذو الملاک امر بکند حداقل صرف تصور و فرضش پاسخ: بله می‌شود مانعی ندارد در واقع مواردی که ما داریم هم بحثش همین است. ملاک او باعث می‌شود ملاک این را از بین ببرد چون ملاک او ملاک این را از بین نمی‌برد آن ملاک فعلی می‌شود یعنی در واقع ...

اما یک صورت دیگری اینجا وجود دارد آن این است که اگر هر دو دلیل مشروط به قدرت شرعیه باشند ولی یکی‌شان مشروط باشد به معنای دوم یعنی مقید باشد به عدم امتثال تکلیف دیگر یکی‌شان مقید باشد به قدرت که شرعی به معنای سوم یعنی شرط فعلیتش عدم فعلیت تکلیف دیگر است نه عدم امتثال تکلیف دیگر خب

اینجا کدام مقدم است؟ مرحوم آقای صدر می‌فرمایند که اینجا مشروط به قدرت شرعی به معنای دوم مقدم هست بر مشروط بر قدرت به معنای سوم خب بیانی که ایشان دارند هم من باز همان جوهر مطلب ایشان را با یک لسان دیگری عین همان است ولی یک مقداری به یک لسان شاید روان‌تری ممکن است باشد آن این است که آنکه فعلیتش متوقف است بر عدم فعلیت تکلیف دیگر آن اگر بخواهد فعلی باشد فعلیتش متوقف است بر اینکه آن تکلیف فعلی نباشد دیگر فعلی نبودن تکلیف دیگر هم متوقف بر اینکه موضوع نداشته باشد موضوع نداشتنش هم متوقف است بر اینکه تکلیف اول امتثال بشود بنابراین فعلیت تکلیف متوقف می‌شود بر امتثال تکلیف و این محال است فعلیت تکلیف متوقف بر این، یعنی برای اینکه فعلی بشود باید امتثال بشود یعنی تنها در صورتی امتثال بشود فعلیت می‌شود. نمی‌شود تکلیف در ظرف قبل از امتثال است می‌خواهد محرک بشود برای امتثال حالا من به تعبیر دیگری می‌خواهم تعبیر بکنم که آقای صدر این جور تعبیر نمی‌‌کند آن این است که ظرف امتثال ظرف سقوط تکلیف است و فعلیت تکلیف متوقف است بر عدم فعلیت تکلیف و این محال است آقای صدر البته این جوری تعبیر نمی‌کند چون مشی‌اش این هست که می‌گوید که امتثال دخالت در فعلیت تکلیف ندارد دخالت در فاعلیت تکلیف دارد امثال اینها آن یک بیان خاصی ایشان دارد که اصلش از مرحوم آقا ضیاء است که می‌فرمایند که امتثال و عصیان از شرطیت فعلیت تکلیف نیستند از شرایط فاعلیت تکلیف و محرکیت هست و امثال اینها که ما حالا قبول نداریم چون می‌گوییم فعلیت تکلیف چیزی جزء فاعلیتش نیست تکلیفی که فاعلیت نداشته باشد فاعلیت ندارد پس فعلیت انتزاع می‌شود از مرحله فاعلیت تکلیف معنا ندارد. حالا نمی‌خواهم وارد آن بحث بشوم. آقای صدر به دلیل اینکه این جور چیزها را دارد تعبیر این می‌کند که فعلیت تکلیف در ظرف امتثال تحصیل حاصل هست و لغو است شارع امر به چیزی که امتثال شده و امثال اینها که اصلاً همین نکته‌ای هست که می‌گوییم امتثال شرط باعث سقوط فعلیت تکلیف می‌شود اصلاً نکته‌ای که ما می‌خواهیم بگوییم همین است اینکه حالا آقای صدر این را به این تعبیر اینجا تعبیر می‌کند در جای دیگر تعبیر می‌کنند که امتثال شرط سقوط فاعلیت تکلیف است

باعث سقوط فاعلیت تکلیف می‌شود نه باعث سقوط فعلیت آن را خیلی قابل هضم نیست. پس بنابراین این مطلب هم در بحثها بحث خاصی ندارد. پرسش:... یعنی چی می‌شود؟ آن طرفش ... پاسخ: آن طرفش هیچ مشکلی ندارد آن تکلیفی که به امتثالش موضوع دیگری را از بین می‌برد آن فعلی می‌شود چون آن تکلیف فعلیتش محال شد فعلی شدن تکلیف دیگر متوقف بر این بود که امتثالش بود پس چون فعلیتش محال است آن فعلی نمی‌شود آنکه فعلی نشد آن یکی فعلی می‌شود با محال بودن فعلیت تکلیف دوم موضوع فعلیت تکلیف اول تحقق پیدا می‌کند بنابراین فعلی می‌شود فعلی که شد مقدم بر آن است دیگر پرسش: آنی را باید انجام بدهیم که ... پاسخ: آنی را باید انجام بدهیم که قدرت یعنی عدم امتثال تکلیف دیگر شرط فعلیتش است نه عدم فعلیت تکلیف دیگر پس اگر دو تکلیف باشد یک تکلیف شرط فعلیت عدم امتثال تکلیف دیگر است و تکلیف دوم شرط فعلیتش عدم فعلیت تکلیف اول است اینجا تکلیف اول فعلی می‌شود به دلیل محال بودن فعلیت تکلیف دوم و تکلیف دوم هم چون محال است فعلی بشود دیگر خب فعلی نمی‌شود دیگر. پس باز هم از باب این است که این صورت هم بحث تزاحم نیست. این صورت هم بحث،‌بحث تزاحم نیست به دلیل اینکه هر دو تکلیف فعلی نمی‌شوند هر دو تکلیف حالا مرحله ملاکش هم بخواهید تصویر بکنید در مقام ملاک‌داری چون اینها در مقام ملاک‌داری است در مقام ملاک‌داری ملاک هر دو تکلیف فعلی نمی‌شود تنها ملاک تکلیف اول فعلی می‌شود پس من محذوری برای من نیست که نتوانم هر دو ملاک فعلی شارع را استیفاء کنم دوتا ملاک فعلی نیست فقط یک ملاکش فعلی است آن هم استیفاء ‌می‌کنم تزاحم نیست. پس این صورت هم ترجیح مشروط به قدرت شرعی به معنای دوم بر مشروط به قدرت شرعی به معنای سوم از مصادیق ... مطلبش درست است ترجیحش درست است ولی اصلاً تزاحم نیست. این هم یک قسم پرسش: ولی اثباتاً ... پاسخ: حالا بحث اثباتی است...

اینها صور اثباتی بود حالا یک سری شهید صدر یک قسم دیگری هم دارد یکی‌شان مقید باشد به ملاک فعلی دیگری یکی‌شان به ملاک لولایی دیگری آن ملاک لولایی مقدم است بر آن ملاک فعلی حالا آن را ببینید آن را دیگر تفصیل نمی‌دهم آن را

مطلبش مطلب روشنی هست و یک مقداری فقط باید تصور مطلبش را کرد بحث خاصی ندارد این هم نیازی نیست که ما واردش بشویم مطلب درستی هست. عمده‌اش این هست که اثباتاً، یعنی دو بحث وجود دارد یک بحث این هست که این بحثها همه در صورتی بود که ما علم داریم که یکی‌شان مثلاً مشروط به قدرت شرعی است یکی‌شان مشروط به قدرت عقلی است علم داریم یک بحث این هست که حالا یکی‌شان مشروط به قدرت عقلیه است یک موقع هست هیچکدام را علم نداریم وضعیت‌شان را نمی‌دانیم چه شکلی است خب جایی هم علم نداشته باشیم خب پیدا‌ست دیگر هیچکدامشان وجهی ندارد بر دیگری مقدم باشد بحث عمده‌اش دو صورت است یکی اینکه دلیل اول را می‌دانیم مشروط به قدرت عقلی است و مشروط به قدرت شرعی نیست یکی اینکه و دلیل دوم مشکوک است و مشروط به قدرت شرعی عقلیه چه جوری است این یک، یک صورت دیگر برعکس دلیل اول را نمی‌دانیم مشروط به قدرت عقلی است یا عقلی نیست دلیل دوم را می‌دانیم مشروط به قدرت شرعی است پرسش:... پاسخ: یعنی ببینید ما دوتا حکم داریم این دوتا حکم چهار صورت تصویر دارد علم داریم اولی مشروط به قدرت شرعی است دومی مشروط به قدرت عقلی است برعکس می‌گویم که قاطی نشود اولی مشروط به قدرت عقلی است دومی مشروط به قدرت شرعی است این صورتی بود که تا حالا بحث می‌کردیم در مشروط به قدرت عقلی مقدم است حالا به آن دو معنایی که تصویر شد یک صورت این هست که در واقع هیچکدامشان علم وضعیتش نداریم نمی‌دانیم قدرت شرعی است عقلی و امثال اینها این دیگر وجهی ندارد که یکی‌شان بر دیگری مقدم باشد این دو صورت روشن است دو صورت دیگر هست اولی معلوم هست وضعیتش که مشروط به قدرت عقلی است دومی احتمال دارد مشروط به قدرت شرعی باشد این هم یک، صورت چهارم اولی احتمال دارد مشروط به قدرت عقلی باشد دومی قطعاً مشروط به قدرت شرعی است پرسش:... همین که احتمال دارد مشروط به قدرت عقلی باشد یعنی مگر می‌شود انکار کرد؟ پاسخ: نه تنها مشروط به قدرت عقلی باشد یعنی بیشتر نباشد مشروط به قدرت شرعی ... پرسش:... پاسخ: شرعی هست احتمال دارد که فقط

مشروط به قدرت عقلی، ما هم که می‌گوییم مشروط به قدرت عقلی یعنی اینکه به قدرت شرعی مشروط نیست تنها شرطش قدرت عقلی است بیشتر از آن چیز نیست این دو صورت می‌ماند این دو صورت حکمش را حالا در کلام آقای صدر ملاحظه بفرمایید این را آن بحثش را چیز می‌کنیم یک بحثهای نسبتاً‌واضحی هست یک بحثهای خوبی هم هست آن بحثهایی که یک قدری پیچ پیدا می‌کند آنها را حذف می‌کنم ... در کلام آقای صدر هست اصل آن مطالب کلی‌اش را عرض می‌کنم که عمدتاً بحث اثباتی است که چه جوری ما از دلیل اثبات می‌توانیم بفهمیم که قدرت مشروط به قدرت شرعی است یا قدرتی که در دلیل اخذ شده صرف قدرت عقلی است یا بیش از قدرت عقلی چیز دیگری هم هست. این هم فردا انشاءالله.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»